

مترجم: دکتر حسین ابوترابیان

خاطرات پیدی شیل

(۱۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

خاطرات يك زن انگلیسی كه همسر كلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران بوده و در عصر ناصری به تهران آمده است .

اینطور كه میگفتند ، او تاجر زاده‌ایست كه تمام هستی خود را بعلت ولخرجی و عیاشی هدر داده و موقعیكه دیگر مال و منالی برایش نماند ، ترك لذت‌دنیوی كرد و خود را به لایقیدی و درویشی زد .

مهمترین فعالیت روزانه او را قسم زدن در بازار تهران تشکیل میداد ، كه در خلال آن بطور دائم و مستمر با صدای بلند فریاد میزد : «بشم ! بشم !» انگار كه غیر از این لغت ، كلام دیگری نمیدانست و شاید هم میخواست به این نحو تفكر فلسفی خود را رجوع به وارستگی از قیود ، بوجی دنیا و بی‌ارزشی مال و مكنت نشان داده و بگوید كه ، همه

تغییراتی بوجود آورده و فكر آنان را تا حدی روشن نماید . كه مثلا يك مورد آن ، انجام رقص های والس یا «بولكا» است و این مردم ، با مشاهده شركت زنیا در این نوع رقص‌ها ، با وجودیكه قبلا چیزهایی در این باره بگوشان رسیده - بطور عجیبی دچار حیرت میشوند . ۱۵ ژانویه - اغلب موقع عبور از بازار ، مرد جوان ژولیده‌ای را می‌دیدم كه وضعی بسیار غیر عادی داشت و اصولا بنظر نمیامد كه دارای عقل درستی هم باشد . او به تقلید از دراویش ، خرقة سفید بلندی برتن و كلاه قرمز مخروطی كوچکی بسر داشت و چوبدستی به شاخه‌ای (۱) هم در دست میگرفت .

اول ژانویه ۱۸۵۱ - سال نو را با شركت در يك جشن شادی بخش و خاطره انگیز به فرم كاملا اروپائی ، كه توسط «پرنس دالگوركي» [همسر وزیر مختار روسیه] در سفارت روسیه برپا شده بود آغاز كردیم . در این جشن فقط از اروپائیهای مقیم تهران و چند تن از رجال ایرانی اروپا دیده - كه در ضمن به آداب و رسوم ما هم آشنائی داشتند - دعوت بعمل آمد . و این عده از ایرانیها ، كه با شوق و ذوق فراوانی در این مراسم شركت كردند ، واقعا مسحور ایست مجلس شده بودند . البته نمیتوان منكر شد كه تاثیر این گونه مسائل جزئی ، میتواند به مرور در طرز تفكر مردم ایران

چیزها «پشم» است. ولی بنظر من، این نوع طرز فکر جز ناشی از مصرف «چرس» نمی-توانست باشد، که این ماده را معمولاً از شاهدانه میگیرند و شخص، با مصرف آن مانند تریاک که در چین بطور وفور استعمال میشود-خود را در اوج لذت می-یابد. ولی به محض اینکه نشئه آن از بین رفت، تمام حال و هوای موجود نیز زائل شده و باخود، قوای ذهنی و نیروی جسی مصرف کننده را تحلیل می-برد.

یکی دیگر از همین نوع افراد را گاهی در بازار میدیدم که روش جالب تری برای نفی مال و منال دنیوی داشت و کارش این بود که بدنبال رهگذران میافتاد و مرتب میگفت: «از هزار تومان، یکدینار کمتر نمیگیرم...!» و نمونه سوم هم درویشی بود که دائم در سراسر بازار قدم میزد و با صدای بلند جز کلمه «علیون» را تکرار نمیکرد و بطوریکه میگفتند، این شخص از نظر جمع آوری معانه از دست مردم خیلی موفق بوده است.

این گونه درویش ها با وجودیکه از نظر جامعه قدر و قیمتی ندارند، ولی بخاطر وضع مخصوصی که میگیرند از یک نوع احترام ظاهری در نزد مردم برخوردار هستند. آنها با هیچ و بوج انگاشتن دنیای فانی، زندگی خود را با لاقیدی و نشئه دائمی از «چرس» در حال سیر از این شهر به آن شهر میگذرانند و در این سفرها - که اغلب به دستور مرشد خود انجام میدهند - از خیرات مردم نیز برخوردار میشوند که من به اعمال یکی از این نوع درویش به هنگام فرا رسیدن نوروز قبلاً اشاره کردم. از روش های معمول این افراد برای اخاذی از مردم، لعنت و نفرین و بدگویی از کسانیکه خواهش آنها را اجابت نکرده و از پرداخت پول طفره رفته اند. و در این میان، چون تمام زنها و گروه کثیری از مردهای ایرانی بهیچوجه طاقت تحمل تکفیر آنها را ندارند، لذا بهر صورتی که شده با جیب پرداخته و خود را خلاص میکنند. (۲)

این درویش با اینکه همگی خود را پیرو دین اسلام میدانند، ولی به تصور آنکه از نظر درجات دین داری به مرحله کمال رسیده اند، از انجام اغلب عبادات ظاهری مثل نماز و روزه طفره رفته و سعی دارند با استفاده از طریقت تصوف در راه شناخت «علت الاولی» و صفات او و چگونگی رابطه اش با انسانها، امور دنیوی، خلقت موجودات و اعمال نیک و بد، قدم بردارند. که این مسائل اصولاً برای من غیر قابل فهم است و حتی فکر نمیکنم که خودشان هم قادر باشند. از این راه به حقیقتی دست یابند. (۳)

شهر تهران معمولاً قبله گاه این گونه

صوفیانی است که خود را از اخلاف حکمای یونان میدانند (۴) و میرزای سفارت انگلیس که شخصی تحصیل کرده انگلستان بود - و برای من حکم «سیرون» (۵) را داشت - نقل میکرد که، در تهران هفت سلسله از درویش وجود دارد که هر يك از آنها روش متفاوتی در طریقت برگزیده اند و عبارتند از: عجم، خاکسار، نعمت الهی، ذهبی، جلالی، قنبری و دهری.

دو سلسله «عجم» و «خاکسار» توسط شخصی بنام «حسن بصری» بوجود آمد که در زمان خلافت «علی» میزیست (۶) و موسس سلسله «نعمت الهی» هم - که تعداد پیروانش در ایران از همه زیادتر است - «معروف کرخی» بود که در زمان خلیفه «مامون» منصب دربان امام رضا را داشت (۷). سلسله «ذهبی» نیز بوسیله «اویس قرنی» تاسیس شد، که او جزء صحابه [حضرت] محمد محبوب میگردد (۸).

سلسله «جلالی» منسوب به «جعفر کذاب» است که در حدود ۱۵۰ سال بعد از «محمد» میزیست (۹). و سلسله «قنبری» نیز از شخصی بنام «قنبر» سرچشمه گرفته که او، غلام سیاه «علی، امیرالمومنین» بود. (۱۰) نام موسس سلسله «دهری» را هم که بخاطر انکار وجود خدا، از چند سلسله کاملاً متمایز است - اگر واقعا موسی داشته من هم اکنون فراموش کرده ام (۱۱).

هر کس که مایل به تشریف در یکی از این سلسله اهل اخوت باشد، ملزم است که در ابتدای امر يك «شیرینی» به مرشد سلسله بدهد و باو بگوید: «ابواله، یا مرشد، طالبم» و اگر مورد قبول قرار گرفت بایستی به امر مرشد، ابتدا دست او و سپس دست بقیه مریدان را بوسد. و بعد از آنست که بصورت مرید تازه کار وارد جرگه میشود و از مرشد طریقت گواهی پذیرش در سلسله را دریافت میکنند. عده ای از آنها به امر مرشد «قلندر» میشوند و عده ای دیگر به «سیرطلب» می پردازند. و در هر حال، از طرف مرشد به یمن «اسماء الله» که هزار و یک اسم است، هزار وظیفه برای اینگونه پیروان مبتدی وضع میشود که بایستی طی هزار روز به انجام آنها پردازند.

در سلسله «نعمت الهی»، شخص طالب تشریف باید علاوه بر «شیرینی» يك سکه عباسی که روی آن کلمه «لا اله الا الله» حک شده، نیز بمرشد بدهد و مرشد در مقابل، يك آیه از قرآن را برای او قرائت میکند که می بایستی توسط مرید تازه کار، هر روز به تعداد معینی تکرار شود. (۱۲) در این سلسله که استعمال «چرس» هم در آن کاملاً رواست، مریدان بایستی برای انجام هر يك از فرائض، نظر مرشد را بکار

ببندند.

در بین پیروان سلسله «ذهبیه» معور روشی مرسوم است که طبق آن، مریدان با اجرای عملیاتی، چنان به حالت خله در می-آیند که از خود بیخود میشوند. و این عمل معمولاً به دو صورت انجام میگردد: یکی اینکه دوشبه شبها تمام مریدان به دور هم نشسته و در حالیکه تشکیل دایره ای را داده اند، ذکر «لا اله الا الله» میگیرند و متوالیاً این عبارت را ساعتی متمادی آنقدر تکرار میکنند تا آنکه حالشان دگرگون شود. و پس از آن از جا برخاسته و آنقدر به دور خود میچرخند و حرکات گوناگون انجام میدهند. تا کف بردها آورده و در عالم خله به حال جذب و شوریدگی در آیند. و البته با وجود حالت بیخودی سعی دارند که از هر نوع عمل دیگری که مغایر وضعیت مجلس باشد بپرهیزند، ولی در روش دیگر، هیچگونه «فکر» و «ذکر» ای در کار نیست و علاوه بر اینکه انجام هیچ نوع عمل اضافی هم ممنوع نمی باشد، جمع مریدان بایستی به تمام خواسته های مرشد خود تن در دهند [!]

در بین مریدان سلسله «جلالی» از نماز و روزه مسلمانان خبری نیست (۱۳) و طالب تشریف به این سلسله بایستی در ابتدای امر با تهیه مواد غذایی «دیک جوشی» بسراه انداخته و سوری به دیگر مریدان بدهد. و رسم اینست که در پایان این برنامه، مرشد قطعه ای از مس به قطر يك سکه ۵ شیلینگی را در آتش سرخ کرده و با آن مچ دست مرید تازه وارد را داغ میکند و پس از آن، وی را به «سیر سالی» [قلندری] روانه میدارد. بعضی از مریدان این سلسله هستند که در مچ دستشان جای ۱۲ داغ مرشد دیده میشود.

مریدان سلسله «قنبری» اغلب وقت خود را به ستایش «علی» و شجاعت هایش وهم چنین افتخارات قنبر غلام وفا دار او می-گذرانند. پیروان فرقه «دهری» نیز از پرستش خداوند روگردانند و چون اساس عقاید آنها بر مادی گری بنا شده، لذا پیروان فرقه «دهری» معتقدند که، همه چیز از روزازل وجود داشته و همه مظاهر دنیوی صورت جاودانی و ابدی دارد.

با وجودیکه مملکت ایران بوسیله يك حکومت استبدادی اداره میشود، ولی در این جا کم و بیش آزادیهای مذهبی رعایت شده و غیر از تعدیبات گاه و بیگاه مردم متعصب نسبت به جماعت یهود و مسیحی، بطور کلی هیچگونه مجوزی بر مبنای اصول مذهبی، قوانین جاری و سیاست دولت، جهت بدرفتاری بسا پیروان عقاید دیگر وجود ندارد و هر فرد

مسلمان ایرانی مجاز است هر نوع عقیده مذهبی را بشرطیکه با تظاهرات علنی همراه نباشد اظهار کند. و در این راه میتواند حتی منکر وجود خدا بوده و یا شخصی خداپرست ولی بی-اعتقاد به هر نوع دین و آئینی باشد. و بالاتر از همه آنکه، هر ایرانی قادر است در کمال ایمنی - ولی با رعایت شرط فوق - پیروان مذاهب دیگر و حتی مسلمانان را بیاد ناسزا و تمسخر بگیرد، ولی باید بداند که اگر سر این عمل را در ملاء عام به انجام رساند، آن وقت است که بایستی منتظر تادیب و مجازات باشد.

انکار وجود خدا در میان ایرانیان خیلی بندرت یافت میشود، ولی «خدا پرستی بدون دین داری» بسیار رایج است. و این نوع طرز فکر، که مخصوصا در بین طبقات سطح بالای اجتماع به کرات دیده میشود، بصورت یک نوع لاقیدی مذهبی تجلی میکند، که البته معمولاً دوامی ندارد و غالباً پس از گذشت مدتی، صاحبان اینگونه عقاید به سوی مرام اولیسه خود و پیروی از اصول مذهبی رجعت میکنند. در این مورد میتوانم یکی از ایرانی‌هایی که با اعضاء سفارتخانه ما صمیمیتی داشت مثال بیاورم، که او خود را فارغ از هر گونه قیود مذهبی میدانست و جز ایمان ساده به وجود خداوند، پیرو هیچیک از اصول و عقاید مذهبی نبود. ولی همین شخص پس از اینکه مبتلا به بیماری و با شد - و دیگر آمیدی به زندگی برایش نماند - قبل از مرگ وصیت کرد که جسدش را در کربلا به خاک بسپارند.

اصولاً باید بگویم که مردم ایران اشتیاق عجیبی به اینکار دارند و با وجودیکه علمی عاقلانه بنظر نمیرسد، ولی معلوم نیست چه سری در کار نهفته که این ملت تصور میکنند، با انتقال جسدشان به اینگونه اماکن مقدسه، یک آرامش جاودانی برایشان فراهم خواهد شد.

آنها در درجه اول علاقه به پنهان کردن جوار بارگاه امام حسین در کربلا را دارند و در صورتیکه موقعیت مناسبی پیش نیاید باز - ماندگان متوفی ترجیح میدهند تا جسد خویشاوندان خود را در مشهد یا قم به خاک بسپارند، که در این شهرها نیز بارگاه دو تن از نوادگان امام حسین قرار گرفته، ولی علاقه مردم نسبت به دفن اجساد در دو شهر مشهد و قم - که هر دو در خاک ابرام واقع هستند - به ترتیب در مراحل دوم و سوم بعد از کربلا قرار دارد. و به همین جهت است که نقل و انتقال اجساد مردگان یکی از کارهای مستمر در ایران است و اصولاً شغل عده‌ای در مملکت، حمل مرده از این سو به آن سو میباشد.

چندی پس از ورود ما به تهران، یکروز

که مشغول سواری در خارج از شهر و در امتداد جاده‌ای که سوی همدان و آنگاه به بغداد میرود، بودیم با کاروان طولی روبرو شدیم که رو به بغداد میرفت و در میان این کاروان قاطرهایی را مشاهده کردیم که جعبه‌های چوبی باریک و درازی را در دو طرف آنها بصورت افقی بسته بودند و از این جعبه‌ها بوی مشمئز کننده‌ای به مشام میرسید. بعد از پرسش از کاروانیان، معلوم شد که این جعبه‌ها حاوی اجساد است که در حین حرکت کاروان از شهرهای مختلف ایران جمع آوری شده‌اند و اکنون برای دفن بسوی کربلا برده میشوند. این عمل علاوه بر اینکه فوق العاده تنفر انگیز است، اجساد و عدم دقت در ساختن جعبه‌های محتوی آن، اغلب باعث انتشار عفونت و پخش ابخره مضره، و در نتیجه، آلودگی محیط می-گردد.

در این مورد یکی از کارمندان سفارتخانه ما نقل میکرد که در موقع مسافرت زاهدان به تهران، یکشب دیروقت به دهکده‌ی در بین راه رسید و چون فوق العاده خسته و کوفته بود، روی سکویی در اصطبل بزرگ ده به خواب رفت (سکوی طولیه جائیست که معمولاً مسافران و چارباداران در موقع خوراک دادن به حیوانات، در روی آن استراحت میکنند) ولی در آنای شب ناگهان با حالتی ناخوش از خواب برید و درست مثل اشخاص تبار که بر اثر کابوس‌های وحشتناک به هراس افتاده باشند، با حالی مضطرب به جستجوی علت کسالت خود بر آمد و پس از افروختن آتش بود که متوجه ماجرا شد و دانست که، پس از خوابیدن او کاروانی حامل تعدادی جنازه به آنجا وارد شده و بعضی از جعبه‌ها را که بوی مشمئز کننده‌ای هم از آنها متصاعد میشده، درست در کنار سر او روی سکوی قرار داده‌اند. من مطمئنم که اگر این شخص دارای اعصابی قوی نبود، با دیدن این منظره و اینکه چندساعتی در مجاورت چنین محموله‌ی نفرت آوری بسر برده از ترس قالب تهی میکرد.

مسئله حمل جنازه‌ها از ایران به کربلا و یا شهرهای همسایه‌اش مثل کوفه و مشهد علی [نجف] مبالغه‌گفتنی از در آمد ایرانیها را هر ساله به جیب عثمانی‌ها سرازیر میکند و این امر، همراه با سیل زوار ایرانی که بطور دائم بسوی شهرهای مزبور روان هستند، بقدری در اوضاع اقتصادی بین‌النهرین موثر است که باجرات میتوان گفت: اختیار بقاء یافنای حکومت بغداد منحصرأ در دست ایرانیها قرار دارد. مبالغه معتاییبی که غالباً بعنوان میراث عده‌ای از مردم ایران وقف بقاء شهرهای زیارتی بین‌النهرین میشود، نیز رقم عمده‌ای را

تشکیل میدهند و بنوبه خود اثر فراوانی در اقتصاد این منطقه بجای میگذارد. با وجودیکه سفر زوار ایرانی به شهرهای مکه و مدینه نیز در آمد خوبی نصیب مملکت عثمانی مینماید، ولی پولهایی که ایرانیها برای زیارت مدفن نوادگان «محمد» خرج میکنند بمراتب بیشتر از مبلغی است که جهت زیارت قبر پیغمبر خودشان در مدینه به مصرف میرسند. و با آنکه دولت ایران همیشه سعی داشته تا مسیر سیل زوار ایرانی را از کشور عثمانی به سوی دو شهر زیارتی خود - یعنی مشهد و قم - سوق بدهد، ولی بقدری علاقه مردم به زیارت قبر امامی که هر ساله ماجرای شهادت تاثیر انگیزش را به عیان مشاهده میکنند (۱۴)، زیاد است که سالانه هزاران هزار نفر از مردم ایران، چه زننه و چه بصورت جنازه داخل جعبه به سوی مدفنش روان میشوند. و در این راه، وجود مشکلات و خطرات مسافرت به کربلا، علاوه بر اینکه باعث کاهش هجوم زوار نمیشود، بلکه یکی از عوامل علاقه مردم به زیارت کربلا نیز بحساب می‌آید. چون آنها معتقدند که هر چه در راه رسیدن به معبود، بیشتر عذاب بکشند، ثواب زیارتشان افزونتر میگردد و شاید به همین علت است که تعدیات کردها و عربهای مسیر مسافرت و اخاذی و اجحاف و ناسزا گوئی مامورین عثمانی را به امید رسیدن به ثواب بیشتر، با جان و دل پذیرا هستند.

یکی از موارد بارز آزادی عقاید مذهبی در ایران وجود گروه کثیریست که بنام «علی - الهی» نامیده میشوند و این عده معتقدند که: «علی خداست!» و هر فرد ایرانی با شنیدن این عقیده کفر آمیز، معمولاً عبارت «پناه بر خدا» یا «استغفرالله» را به زبان می-آورد. البته اعتقادات این فرقه تفاوت زیادی با سایر مسلمانان ندارد، جز آنکه آنها علی را - که پسر عم و داماد «محمد» بوده - مظهر مجسم الوهیت میدانند و این طرز فکر نیز به نوبه خود یکنوع مبالغه در اصول اعتقادی «شیعه» بشمار میرود، که پیروانش علاقه و توجه زائد الوصفی به «علی» و خاندان او از خود نشان میدهند.

میردان فرقه «علی الهی» اکثریت افراد طایفه «لک» را تشکیل میدهند و با وجودیکه معتقدان این مرام، کم و بیش در میان طوایف مختلف ایرانی وجود دارند ولی هیچگاه دیده نشده که برخوردی از نظر طرز تفکر آن ها با دیگران بیش آمده باشد، با توجه باین امر که «علی الهی»ها در اغلب موارد معتقدات خود را به نحو آشکار بیان نکرده و همیشه سعی در هماهنگی با مذهب اکثریت مردم دارند. و

شاید بهمین جهت است که شیعیان و علی‌اللهی‌ها - حتی در يك طایفه - با هم در کمال صلح و صفا زندگی میکنند .

یکی از اعضاء سفارتخانه ما که بارئیس یکی از ایلات پیرو فرقه «علی‌اللهی» رفاقت داشت ، میگفت که ، «خان» ایل مزبور بارها اشاره کرده که عده کثیری از افراد ایل او «مسیح» و علی را يك نفر میدانند . و همین خان لیستی به کارمند سفارتخانه ما ارائه نمود که در آن نام بیش از ۳۰ ایل پیرو علی‌اللهی منتسب به طایفه «لک» نوشته شده بود ، که البته چون دانستن نام آنها مورد توجه عموم نیست ، من از ذکر آن خود داری میکنم ، و لسی اشاره به يك نکته را واجب میدانم که ، به عقیده من علت آزار فرساختن و اذیت نکردن پیروان این فرقه شاید بدین علت باشد که اغلب مریدان آنرا مردم ایلاتی و عشایر جنگجو تشکیل میدهند .

در ایران همانند آزادی عقاید مذهبی ، آزادی گفتار نیز وجود دارد ، و چسبون هر کس ، هر مطلبی را که بخواهد ، در حضور دیگران بیان میکند لذا این آزادی بنوبه خود میتواند در حکم جانشین آزادی قلم بحساب آمده و نوعی دریچه اطمینان شمرده شود که برای جلوگیری از فورن خشم حاصل از نام رضائی‌ها بکار میآید . چون فقط باین ترتیب است که افراد تنگدست ، دل‌سرد ، نا امید و ستم‌دیدگان و مظلومین ، با اظهارات خود عقده های درونی را خالی کرده و با انتقاد از زعمای حکومت و وابستگان آنها تسلی خاطر می‌یابند .

اینگونه آزادی مطلق در گفتار ، حداقل تا سالهای اخیر در بین مردم تهران رواج کامل داشت ، تا آنکه تکرار چندین مورد از اظهارات ناشایست در باره اعضای سفارت روسیه ، باعث مداخله روسها در این امر گردید و اعمال نفوذ آنها بصورت قبولاندن نظراتشان به حکومت ایران باعث کاهش این نوع آزادی در مردم تهران شد . ولی این موضوع نتوانست از محدوده پایتخت فراتر رود و هم‌اکنون در سایر ولایات ایران همانند سابق ، آزادی گفتار کماکان برقرار است و انتقادات مردم از اوضاع جاری بشدت تمام ادامه دارد .

چند ماه پس از ورود ما به تهران ، از طرف صدر اعظم [امیر کبیر] روزنامه‌ای تالیس شد ، که او برای اطمینان بیشتر از اشاعه مطالب آن در پایتخت و سایر شهرهای ایران ، همه خدمتگزاران دولت و کلیه افراد متشخص اجتماع را وادار نمود ، تا این روزنامه را مشترک شوند (۱۵) واداره امور این روزنامه را نیز به دست یکمتر انگلیسی سپرد ، (۱۶) که او در ضمن ، وظیفه ترجمه برگردمهای از اخبار

روزنامه‌های اروپائی را نیز که میتوانست برای تئور افکار مردم ایران موثر باشد ، برعهده گرفت .

سرمقاله‌های این روزنامه معمولاً بقلم خود صدر اعظم نوشته میشد و غالباً در ستایش اعمال دولت شاهنشاهی بود (۱۷) ، ولی - انطور که شنیده‌ام - اینگونه نوشته‌ها توجه مردم را زیاد بخود جلب نمیکرد . مرد انگلیسی‌مبشر این روزنامه ، وظیفه تهیه روزنامه‌دیگری را نیز برعهده داشت که این یکی اصلاً دچار سانسور نمیشد و تقریباً مشابه «پترز بورك گازت» مختص مطالعه شاه و وزرای مملکت منتشر میگردد و در آن ، تمام حوادث سیاسی اروپا - که نمی‌بایستی به نظر عامه برسد - همراه با شرح وقایع و شایعات موجود در مملکت ، برای گرمی شاه درج میشد . و این ، طلیعه‌ایست برای امکان انتشار مطبوعات آزاد در ایران ، که حتماً تا پانصد سال دیگر جامه عمل خواهد پوشید ، زیرا با شرائط فعلی ، باین زودبیا نبایستی در این مملکت انتظار انجام آنرا داشت [!]

در حال حاضر ۴ یا ۵ دستگاه چاپ سنگی در تهران وجود دارد که فقط بلچاپ قرآن و متون ادبی کلاسیک ایران مشغول است ، و آنها را پس از تکثیر با قیمت‌های بسیار مناسب در اختیار مردم قرار میدهند .

«میرزا تقی خان» [امیر کبیر] صدر - اعظم ایران ، از خیلی جهات ترمود برجسته‌ای بشمار میآید . یکی از آرزوهای بزرگ او این بود که مقام ایران را در بین خانواده ملل ترقی دهد و این مملکت را از قید اسارتی - که به نظر او ، از جانب سه قدرت بزرگ همسایه‌اش در آن گرفتار بود - رهایی بخشد ، و چون تمامی عمر خود را در ایران گذرانده ، افکارش الزاماً محدود بود و گاهی به راه باطل می‌رفت (۱۸) ، لذا کوشش داشت که نارسائیهای آموزشی او تجربی خود را به وسیله مصاحبت با اروپائیها و استفاده از روشهای حکومتی «آنگلو جرمن» برطرف سازد . ولی او در اغلب نقشه‌هایش شکست خورد ، زیرا غروری که بدلیل تفوق عقلانی وی نسبت به سایر مردم مملکت ، در او بوجود آمده بود باعث گردید که ، نه تنها نسبت به درباریها رفتار تحکم‌آمیزی در پیش گیرد ، بلکه در رابطه با شاه نیز اقدام به امر و نهی نماید .

او از طبقات پست اجتماع برخاسته بود . ولی اصولاً در ایران و سایر کشورهای اسلامی - بدلیل وجود مساوات در بین افراد اجتماع - نداشتن اصل و نسبت هیچگاه باعث جلوگیری از پیشرفت کسی نمیشود . پدر او که در تبریز آشیز بود ، باعث شد که پدرش تحصیل

نماید و تابدانجا پیش رود که در حکومت آذربایجان به شغل منشی‌گری (میرزائی) برسد و در این مقام او بقدری درجات ترقی را پیمود تا آنکه به پیشنهاد «کنل شیل» بسعون نماینده ایران [وکیل مختار] در عثمانی برای مذاکره در انعقاد عهدنامه بین دو کشور انتخاب گردید . (۱۹)

وی چندی پس از بازگشت از این سفر ، موقعیت بسیار مناسبی برای عرضه لیاقت خود یافت ، و در حالیکه قبلاً اشتغال به مقامی بالاتر از «وزیر نظام» برای خود تصور نمیکرد ، بوسیله شاه جدید [ناصرالدین شاه] به منصب صدراعظمی ایران رسید . شغل جدیدش برای او افتخار فراوانی به همراه داشت ، زیرا هیچگاه امور نظامی را حرفه خود نمیدانست . ولی چون هنوز خود را از قله افتخار دور میدید لذا سعی کرد از امر ازدواج خود با تنهاخواهر تنی‌شاه [عزت‌الدوله] استفاده نموده و خود را به شایسته‌تر از شاه نزدیک نماید . ولی اینکار ، به به قدرت فراوان او چیزی افزود و نه باعث امنیت زندگیش گردید ، که من در فصل آینده این کتاب باز هم به زندگی او اشاره کرده و مخصوصاً از سر نوشت اسفناک او یاد خواهم نمود

ادامه دارد .

حواشی:

۱- این نوع چوبدستی‌ها معروف به «گاو سر» است که سابقاً در رویش دردست می‌گرفتند . (البته شاید هم منظور نویسنده همان تبریزین باشد) .

۲- واضح است که منظور مولف ، همانا گدایانی هستند که بجامعه درویشی درآمد و از ساده دلی مردم سوءاستفاده میکردند . و گرنه ، در اویش واقعی و سالکان حقیقی طریقت ، هیچگاه چنین نبوده‌اند .

۳- مسلم است که اینگونه اظهارات ، جز بدلیل قلت مطالعات نویسنده نمیتواند باشد . و گرنه ، همه مطلعین بر این قولند که بسیاری شناخت خداوند ، جز برگزیدن طریقت عرفان و تصوف راه دیگری نیست و پوینده راه حق نمیتواند جز يك عارف و صوفی حقیقی شخص دیگری باشد ، البته به شرطیکه از ظاهر مازی - های موجود در این راه برهیز نموده و راهی به بساط‌های عوام فریبانه و دکانهائی که در این مورد وجود دارند ، نداشته باشد .

۴- به نوشته دکتر غنی : فلسفه نو افلاطونی در ظهور تصوف تأثیراتی داشته‌است . (نگین)

۵- «سیرون» خطیب و ناصح و سیاست -

مدار معروف «روم» متوفی به سال ۴۳ قبل از میلاد .

۶ - سه سلسله عجم و جلالی و قنبری رویهمرفته تشکیل سلسله «خاکسار» را می‌دادند . ولی سلسله «خاکساری» که امروز می‌شناسیم منحصرآ از سلسله «جلالی» بوجود آمده است . و در ضمن باید دانست که «حسن بصری» با وجودیکه یکی از مشایخ تصوف بوده ولی مؤسس سلسله‌ای محسوب نمی‌شود .

۷ - موسس سلسله «نعمت‌اللهی» شاه نعمت‌الله ولی کرمانی است - که در زمان تیموریان میزیسته - و در طریقت مرید «شیخ عبدالله یافعی» بوده که او هم مع‌الواسطه به «معروف کرخی» میرسیده است .

۸ - «اویس قرنی» موسس سلسله «اویسیه» بوده، نه «قنبری» .

۹ - این مسئله بکلی نادرست است و به برادر امام حسن عسگری (معروف بهجعفر کذاب) سلسله‌ای منتسب نیست .

۱۰ - از «قنبر» سلسله‌ای به وجود نیامده است .

۱۱ - «دهری» مأمولا سلسله‌ای طریقتی محسوب نمی‌شود . و این نام معمولاً به

طرفداران فلسفه ما دیگری یا «طبیعیون» اطلاق می‌گردد .

۱۲ - این کار را «ذکر» می‌گویند .

۱۳ - بطور کلی چون يك نفر صوفی بایستی اول پیرو «شریعت» باشد تا آنگاه به «طریقت» برسد ، لذا این موضوع نمیتواند چندان صحت داشته باشد . با وجود آنکه در بعضی از سلسله‌های فخری میتوان نمونه‌هایی از آنرا مشاهده کرد .

۱۴ - منظور ، مشاهده برقامه تعزیه در ایام عاشورا است .

۱۵ - روزنامه «وقایع اتفاقیه» ، که اولین شماره آن در روز ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ برابر ۷ فوریه ۱۸۵۱ منتشر گردید .

۱۶ - نام این شخص «ادوارد برجیس» بود که زمان عباس میرزا در ایران اقامت داشت . و او همان کسی است که اولین چاپخانه ایران را در تبریز برای انداخت (برای شرح حال او مراجعه کنید به «امیر کبیر و ایران» نوشته دکتر آدمیت چاپ سوم صفحه ۳۶۸)

۱۷ - دکتر آدمیت معتقد است که این

حرف درستی نیست ، زیرا با وجودیکه افکار «امیر» در مندرجات روزنامه منعکس میشد - و شاید برخی معانی را نیز خود او به مطالب می‌افزود - ولی «امیر» شخصاً فرصت مقاله نویسی را نداشت («امیر کبیر و ایران» چاپ سوم ، صفحه ۳۷۰)

۱۸ - خوانندگان گرامی توجه دارند که

اظهار نظرهای خانم «شیل» درباره «امیر کبیر» از موفدیگری خاصی برخوردار است .

چون در همین مورد اخیر ، همگان میدانند که «امیر» قبلاً از صدارت خود یکبار با تفسیق «خرومیرزا» به سفر روسیه ، و یکبار هم بعنوان نماینده ایران در کنفرانس آرضروم به کشور عثمانی رفته بود ، که در مأموریت آخری بمدت سه سال وانندی در عثمانی اقامت داشت .

۱۹ - به قول دکتر آدمیت ، چنین ادعایی

نمیتواند پایه و اساسی داشته باشد ، چون در هیچ يك از اسناد موجود و مکاتبات سفارت انگلیس با وزارت خارجه آنکشور ، به آن اشاره‌ای نشده است . («امیر کبیر و ایران» چاپ سوم ، صفحه ۷۰)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
چاپ سوم

مشق اشرفیت

نوشته : محمود درکام

با اضافه چند اثر جدید

در ۱۸۴ صفحه منتشر شد

انتشارات آرمان

روبروی دانشگاه تهران